

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

آئینه ایران

نویسنده: ی. د.

ارسال از: گروه پروسه

۰۸ جنوری ۲۰۱۵

## نقد اقتصاد سیاسی مواجهه چپ با جنبش سبز (همراه با تحلیل انتخابات ۹۲ و انتخابات مجلس ۹۴)

۲

چپ و مسأله گذار از سرمایه‌داری در ایران

در استقبال از طرح مسأله سعید رهنا

هدف از این مقاله، یک مواجهه بومی با طرح مسأله‌ای است که سعید رهنا در چند مقاله و مصاحبه در سایت «نقد اقتصاد سیاسی» مطرح کرد، و به ویژه در مقاله «سرمایه‌داری و مسأله گذار از آن و پاسخی به نقدها» نسبت به رفع هر شکلی از ابهام در خصوص موضعش در برابر دو رویکرد رایج به گذار از سرمایه‌داری («سوسیال‌دموکراسی منظم» و «انقلاب ناگهانی») اقدام کرد.

من در این مقاله می‌کوشم تا مواجهه مذکور را با تمرکز بیشتر بر جنبش سبز و صف‌بندی‌های جریان‌های مختلف چپ ایران با آن صورت‌بندی کنم.

سه مواجهه شناخته‌شده از سوی جریان‌های چپ ایران با جنبش سبز اتفاق افتاد:

جریان اول که آن را «چپ‌های سبز» می‌نامم، با این تحلیل که صدمات ناشی از تداوم دوران زمامداری نواصول‌گرایان می‌تواند تبعات جبران‌ناپذیری برای اقتصاد و دموکراسی به همراه داشته باشد و نیز نظر به فروکش کردن موج جنبش کارگری- دانشجویی نیمه دوم دهه ۸۰ و ناتوانی چپ در ایجاد حزبی فراگیر و تأثیرگذار و نیز عبور از بحران انشعاب‌های پی‌درپی، با توجه به این که میرحسین موسوی فردی است که به لحاظ گفتگامی به جناح چپ کلاسیک جمهوری اسلامی تعلق دارد (جناحی که مسأله عدالت اجتماعی و ضدیت با گفتمان تعدیل ساختاری و همچنین اهمیت قشر مستضعفین، جزء اصول آن به شمار می‌رود) می‌توان از کنش سنتی «تحریم» - با این استدلال که رأی دادن مشروعیت‌بخشی به نظام حاکم است - به نفع یک گشایش سیاسی- اقتصادی با هدف ایجاد تَرَک در بدنه گفتمانی- نهادی بیست‌ساله «نولیبرالیسم» - با سه قرانت کارگزارانی، اصلاح‌طلبانه، نواصول‌گرایانه - صرف‌نظر کرد.

در این بین هژمونیک شدن گفتمان چپ نو با محوریت آرای متفکرانی چون ژیزک، بدیو، آگامبن و رانسیر در میان بخشی از چپ داخل کشور، سبب شده بود تا جنب‌وجوش‌های خیابانی دوران تبلیغات انتخاباتی، در نظر این بخش از چپ مصادیقی باشد برای مفاهیمی چون «سوژه حساس هگلی»، «زخداد»، «هوموساکر» و «سیاست».

به این مجموعه می‌توان خوش‌بینی نسبت به حل نشدن اختلافات دهه شصتی میان موسوی و رهبر کنونی نظام را به عنوان عقده باز نشده‌ای که در صورت لزوم می‌تواند به کار بیاید هم اضافه کرد.

با اعلام نتایج انتخابات و آغاز ناآرامی‌ها، این بخش از چپ فعالانه در جریان اعتراضات حاضر شدند و کوشیدند در بین انواع و اقسام گفتمان‌های حاضر - از اصلاح‌طلبی تا سلطنت‌طلبی - بر ایده ائتلاف طبقاتی و رنگ و بوی عدالت‌طلبانه بخشیدن به خواسته‌های جنبش تأکید کنند.

برای این مجموعه شعارهایی که در جریان راهپیمایی‌های اعتراضی سبزه‌ها در روزهای «قدس» و «سبزه آبان» بیشتر شنیده شد (یعنی مشخصاً «له غزه، نه لبنان، جانم فدای ایران» و «اویاما، اویاما، یا با اونا یا با ما») زنگ خطری بود که تهدید رخنه گفتمان‌های «پان‌ایرانیسم» و «لیبرالیسم امریکائی» را در بدنه جنبش سبز جدی ببیند و آن را به گوش رهبران برسانند.

در ادامه، انتشار بیانیه موسوم به «[منشور مطالبات حداقلی کارگران ایران](#)» از جانب چهار تشکل کارگری مستقل (سندیکای شرکت واحد، سندیکای نیشکر هفت‌تپه، اتحادیه آزاد کارگران و انجمن صنفی کارگران برق و فلزکار کرمانشاه) در بهمن‌ماه [دلو] ۱۳۸۸، نشانه دیگری بود برای به اصطلاح «چپ‌های سبز» که باید مطالبات و توانایی‌های طبقه کارگر در جنبش از سوی رهبران و بدنه اصلی معترضان (یعنی طبقه متوسط) جدی گرفته شود. اما با وجود مشارکت فعال این گروه در جنبش سبز و تلاش‌شان برای گفتمان‌سازی، عدم توجه و نیز عدم وجود علاقه‌مندی به مشارکت طبقه کارگر از سوی جنبش سبز، روز جهانی کارگر سال ۱۳۸۹ را، به اعتبار انتشار بیانیه‌ای ضعیف از سوی موسوی و نیز عدم فراخوان از جانب سبزه‌ها برای راهپیمایی در این روز، بدل به نقطه سرخوردگی تمام‌عیار «چپ‌های سبز» از جنبش کرد. آنان حالا خود را ریشخندشده از جانب آن دسته از چپ‌هایی می‌دیدند که گفتمان «ائتلاف طبقاتی» را نشانه‌ای از رویزونیسم سوسیال-دموکراسی و «امید بستن به جناح چپ کلاسیک جمهوری اسلامی» را مصداقی از ساده‌لوحی و درعین‌حال خیانت، از نوع تودمی-اکثریتی آن، عنوان می‌کردند.

بقایای این گرایش را شاید بتوان در دست‌اندرکاران نشریه «[کلمه کارگری](#)» در سایت «[کلمه](#)» - ارگان رسمی جناح اصلاح‌طلبان و هواداران موسوی در جنبش سبز - سراغ گرفت که علی‌رغم تأکیدهایی که بر مطالبات کارگران و توانایی‌های جنبش کارگری در کنار نقد به عملکرد اصلاح‌طلبان و کارگزاران در دوران زمامداری‌شان در خصوص بی‌توجهی به گفتمان عدالت اجتماعی و توانمندسازی طبقه کارگر دارند، اما در نهایت نه توانستند گفتمان‌شان را در مجموعه سایت کلمه هژمونیک کنند و نه اعتماد از دست‌رفته «چپ‌های (سابقاً) سبز» و «فعالان کارگری سبز» را برگردانند. انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۹۲ و روی کار آمدن نولیبرال‌های موسوم به «اعتدال‌گرا» و «تدبیر و امید» برای این جناح از چپ به‌مثابه مرگ قطعی چیزی به نام جنبش سبز و آرمان‌هایش بود.

جریان دوم که ایشان را «چپ‌های رمانتیک» می‌نامم، با این استدلال که نسبت به سال‌های سیاه دهه شصت چیزی تغییر نکرده و موسوی و کروبی در زمره جنایت‌کارانی هستند که در جریان تصفیه‌های خونین زندانیان سیاسی، با توجه به سمت حکومتی‌شان، اگر نگوئیم مشارکت مستقیم، دست‌کم مشارکت غیرمستقیم داشته‌اند، هر شکلی از آری‌گونی به فراخوان شرکت در انتخابات را فارغ از مشروعیت بخشی به نظام، خیانت به آرمان‌های کسانی می‌دانستند که جان بر سر اندیشه چپ گذاشتند؛ اندیشه‌ای که به زعم ایشان اگر هنوز رنگ و بوئی از آن در ایران مانده است به خاطر سرخی خون همین جان‌باختگان است.

برای این گروه مسائل اقتصادی و وضعیت طبقه کارگر چندان پررنگ نبود و بیشتر نگاهی سیاسی متأثر از یک تروما (دهه سیاه شصت) مهم بود. مطرح شدن مباحثی همچون «دهه طلایی شصت» از جانب موسوی در جریان تبلیغات

انتخاباتی، یا تشکیل شدن «ستاد بسیج» و «ستاد اصول‌گرایان حامی موسوی» در اردوگاه انتخاباتی سبزه‌های پس از این، برای «چپ‌های رمانتیک» نشانه‌های بازتولید گفتمانی بود که به مسلخ نیروهای چپ در دهه شصت تبدیل شد؛ گفتمانی که طی سال‌های بعد از آن دهه، برای بازماندگان و به یادآورندگان، نه «از یاد رفتن»ی بود و نه «بخشیدن»ی.

با شروع ناآرامی‌های پس از اعلام نتایج انتخابات، حضور میلیونی گروه‌هایی از مردم در تظاهرات خیابانی از یک سو و وقوع حوادثی نظیر کشته شدن معترضان در خیابان به ضرب گلوله و فجایع بازداشتگاه کهریزک از سوی دیگر، بخش‌هایی از «چپ‌های رمانتیک» را قانع کرد با حفظ فاصله گفتمانی‌شان با اصلاح‌طلبان و رهبران جنبش سبز، به حمایت از آن جنبش پردازند. در این میان آنچه برای ایشان مهم بود تأکید بر مسأله «شکنجه» و «حذف سیاسی» گروه دیگری از بدنه نظام توسط گروه مسلط بود.

آنان استدلال می‌کردند بازتولید شکنجه به سبک دهه شصتی آن (تجاوز به بازداشت‌شدگان اعتراضات خیابانی سبزه‌ها در بازداشتگاه کهریزک) محصول مسکوت گذاشته شدنش (شکنجه) در طول دهه شصت و سال‌های پس از آن توسط معترضان کنونی (سبزه‌ها و اصلاح‌طلب‌ها) است. شاید اگر این صدای معترض به جز آیت‌الله منتظری، حنجره دیگری هم داشت کار به اینجا نمی‌رسید.

همچنین ایشان استدلال می‌کردند که قاعده «آسیاب به نوبت» سرانجام دامن سبزه‌ها و اصلاح‌طلبان - که خود زمانی در صف اول حذف‌کنندگان دهه شصتی بودند - را هم گرفت. آنان با یادآوری شعر معروف برشت، خطاب به معترضان کنونی به حذف سیاسی توسط اقتدارگرایان، می‌گفتند که اگر بر این طبل انحصارطلبی از ابتدای انقلاب کوبیده نمی‌شد یا دستکم از سوی ایشان (سبزه‌ها و اصلاح‌طلبان) در طول سال‌های پس از دهه شصت نقد می‌گردید، کار به اینجا نمی‌رسید. در نظر «چپ‌های رمانتیک» این توانی بود که اصلاح‌طلبان و سبزه‌ها حداقل بابت سکوت در تمام سال‌های حصر خانگی منتظری می‌پرداختند.

برگزیده شدن حسن روحانی در انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۱۳۹۲ و مشارکت بخش قابل‌توجهی از بدنه جنبش سبز در آن، برای این جناح از چپ نیز به‌مثابه چرخیدن در، بر همان پاشنه قبلی بود. راضی شدن از موسوی به روحانی نه نشانه پویایی و انعطاف‌پذیری جنبش، بلکه در نظر اینان مصداق چرخشی ارتجاعی بود. و اما جریان سوم که آن را «چپ‌های انقلابی» می‌نامم، کسانی بودند که تحریم هر شکلی از انتخابات در جمهوری اسلامی را چنین استدلال می‌کردند:

یک. در کشوری مثل ایران که چپ یک دوره حذف فیزیکی را از سر گذرانده و به اصطلاح بعد از چندی موفق شده ققنوس‌وار از خاکستر هایش برخیزد و نیز طبقه کارگر در موقعیت شکننده بازبینی تجربه تازه سرکوب‌شده احیای سنت سندیکالیسم است، وظیفه کمونیست‌های اصیل کمک به بازسازی این بدنه است. مادامی‌که یک حداقلی از سازماندهی باثبات در میان چپ و طبقه کارگر شکل نگرفته باشد، شرکت در انتخابات هرگز نمی‌تواند در سطح یک تاکتیک مورد توجه قرار بگیرد.

دو. وقتی ما از اصلاح‌طلبی به عنوان یک تاکتیک در دل ستراتیژی انقلابی حرف می‌زنیم به چیزی از جنس شرکت بلشویک‌ها در دوماهای تزاری اشاره داریم. به عبارت دیگر این اصلاحاتی است که مجری آن نیروهای انقلابی‌اند؛ یا دستکم اگر هم از نیروهای اصلاح‌طلب حرف می‌زنیم به نمونه‌هایی چون آنده اشاره داریم. بورژوازی ملی در کشور ما همواره یک اسطوره بوده تا واقعیت و اصلاح‌طلبان ایرانی در عمل بیشتر «دفرمیست» هستند تا «رفرمیست».

سه. این ایده که می‌گوید «با تداوم دوران زمامداری نواصول‌گرایان خطر برجا ماندن تبعاتی جبران‌ناپذیر برای اقتصاد

و دموکراسی ما را تهدید می‌کند" و به اصطلاح "ما در وضعیت اولویت دفع خطر فاشیسم هستیم"، بیشتر از آن که تحلیلی برآمده از واقعیت باشد، ایدئولوژی اصلاح‌طلبان است برای فریب دادن تحریم‌کنندگان و یگانه‌گزینۀ رهانیبخش جلوه دادن خود در برابر بلوک دیگر بورژوازی حاکم. مسأله فاشیسم، هسته مرکزی ایدئولوژی حاکمیت جمهوری اسلامی است که عبارت است از ولایت‌فقیه و اصلاح‌طلبان هم آن را قبول دارند؛ در ثانی اگر از زاویه طبقه کارگر به واقعیت جامعه ایران بنگریم، اصلاح‌طلب یا اصول‌گرا در تغییر وضعیت ایشان چندان فرقی ندارد؛ به قول معروف میدان ندادن «چپ» و «طبقه کارگر» برای هر دو بلوک بورژوازی ایران به‌مثابه قاعده‌ای است که تحت هیچ شرایطی نباید از آن عقب‌نشینی کرد.

با شروع ناآرامی‌های پس از انتخابات، حضور میلیونی گروه‌هایی از مردم در اعتراض به آنچه تقلب می‌نامیدند (که در ادبیات «چپ‌های انقلابی»، خرده‌بورژوازی و طبقه متوسط نامیده می‌شدند) و نیز عدم عقب‌نشینی موسوی و کروبی از مواضع خود حتی پس از خطبه‌های نماز جمعه ۲۹/۳/۱۳۸۸ رهبر جمهوری اسلامی و همچنین سرکوب خونین معترضان در روز ۳۰/۳/۱۳۸۸، برای چپ‌های انقلابی کمی غیرمنتظره و دور از انتظار بود. با این وجود ایشان ترجیح دادند ساکت باشند و نظاره‌گر حوادثی که هنوز قادر به تحلیل تمام و کمالش نبودند و در ماهیت مترقی آن تردید داشتند - به ویژه تبدیل رنگ سبز به نماد مخالفان - برای این جریان چپ یادآور انقلاب‌های رنگی آمریکا ساز بود. آن‌ها تنها در محدود اظهار نظر‌هایی که داشتند، سرکوب‌های خشن خیابانی معترضان را محکوم کرده‌اند. با انتشار بیانیه موسوم به «منشور مطالبات حداقلی کارگران ایران»، چپ‌های انقلابی سکوت خود را شکستند و این بیانیه را نقطه عطفی در مبارزات کارگران ایران دانستند که در هجمه تبلیغاتی طبقه متوسط و خرده‌بورژوازی برای انقلاب رنگی‌اش، نه تنها خلاف «چپ‌های سبز» رنگ سرخس را نیالوده، بلکه عامدانه اقدام به جدا کردن صف مبارزه‌اش هم می‌کند.

سکوت سبزها در روز کارگر سال ۱۳۸۹ و همچنین اوج گرفتن اعتراضات کارگری در این سال - به ویژه اعتصاب موفق کارگران پتروشیمی تیریز - برای این گروه از چپ نشانه‌هایی بودند بر درستی موضعی که از ابتدای ماجراهای انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۸۸ اتخاذ کرده بودند.

روی کار آمدن حسن روحانی در سال ۹۲ برای گروه مزبور تنها تکه دیگری بود که پازل نولیبرالیسم افسارگسیخته ایرانی را کامل می‌کرد؛ و این که چرا مشارکت مردم در مناطق محروم، بالا بود هم دلیلش پرواضح: عدم وجود آگاهی طبقاتی که خود برمی‌گشت به موانع و مشکلات پیش روی چپ برای فعالیت کردن.

اکنون که به توصیف نظرگاه سه جریان در چپ ایران در مواجهه با یک جنبش اجتماعی به محوریت طبقات متوسط و خرده‌بورژوازی پرداختیم، می‌توانیم با نظر به پرسش‌هایی که سعید رهنما مطرح کرده است، به ویژه بحث «گذار مسالمت‌آمیز از سرمایه‌داری در آرای مارکس و انگلس»، مواضع هر یک از سه جریان مورد بحث را به نقد بگذاریم. برای این کار سه نکته اساسی را از مقاله «سرمایه‌داری و مسأله گذار از آن و پاسخی به نقدها»ی سعید رهنما نقل می‌کنم:

اولین نکته، نقل‌قولی است از مارکس: "اگر برای مثال در انگلیس، یا در ایالات‌متحده، طبقه کارگر در شرایطی باشد که بتواند در پارلمان و در کنگره اکثریت را به دست آورد، می‌تواند از طریق قانونی خود را از قید قوانین و نهادهایی که مانع توسعه آن‌ها شده رها سازد، اما این در شرایطی است که جامعه به حد کافی به بلوغ و توسعه رسیده باشد." (تأکید از من است).

دومین نکته: "انقلاب‌هایی که از نوع اکثریت آگاه نباشند، محکوم به شکست هستند... طبقه کارگر برای کسب آگاهی به

تشکل‌های مستقل نیاز دارد، تشکل‌های مستقل بدون وجود دموکراسی امکان‌ناپذیر است و دموکراسی بدون مبارزات همگانی و فراطبقاتی امکانی ندارد." (تأکید از من است).

و سومین نکته: "سوسیالیسم زمانی می‌تواند فرا رسد که در عرصه جهانی دولت‌ها و نهادهای بین‌المللی سیاست‌های سوسیالیستی را در پیش گیرند." (تأکید از من است).

به اعتبار «نکته دوم» معتقدم تأکید «چپ‌های سبز» بر خطر برجا ماندن تبعاتی جبران‌ناپذیر برای اقتصاد و دموکراسی در صورت زمامداری نواصول‌گرایان، مسأله‌ای است واقعی و اگر دو تبصره بر آن بیفزاییم مشمول نقد «چپ‌های انقلابی» مبنی بر این که گزاره مزبور ایدئولوژی اصلاح‌طلبانه است برای فریب تحریمی‌ها، نمی‌شود: تبصره اول) اصلاح‌طلبان و کارگزاران به عنوان طیف چپ بورژوازی ایران که در مقابل اصول‌گرایان و نواصول‌گرایان تعریف می‌شوند، در پیش بردن نسخه مکتب اتریشی برنامه تعدیل ساختاری به عنوان شاهبیت برنامه‌های نولیبرالیسم در کشورهای درحال توسعه مصمم‌تر و با برنامه‌ترند. به عبارت دیگر اصلاح‌طلبان و کارگزاران را می‌توان نماینده نولیبرالیسم سکولار و ساختارمند در برابر اصول‌گرایان و نواصول‌گرایان به عنوان نماینده نولیبرالیسم اسلام‌گرایانه و پوپولیستی تعریف کرد.

تبصره دوم) درک اصلاح‌طلبان از دموکراسی همچنان گرفتار دوگه «خودی/ غیرخودی» است و علی‌رغم تمام تلاشی که برای جلب آرای به اصطلاح تحریمی‌ها در هر دوره انتخاباتی می‌کنند، حاضر نیستند پس از به قدرت رسیدن، کوچکترین تریبونی در اختیار گروه‌های محذوف سی‌ساله جمهوری اسلامی قرار بدهند. آنان به شدت سازشکار و ناپیگیر در پیشبرد خواست‌های دموکراتیک‌اند. اما واقعی بودن خطری که «چپ‌های سبز» بر آن تأکید می‌ورزند از اینجا نشأت می‌گیرد که به سبب گستردگی دایره دخالت و اثرگذاری دولت در زندگی مردم در کشورهایی نظیر ایران و توسعه‌نیافتگی ساختار سیاسی، با هر بار دست به دست شدن دولت میان جناح‌ها، زیر و رو شدن مجموعه‌ای از قوانین، معلق ماندن مصوبات گذشته و به‌طور کلی یک انقلاب سیاسی از بالا را به همراه دارد. به همین خاطر برای عموم مردم این که چه جناحی در چه موقعیتی قرار است روی کار بیاید، بدل به مسأله مرگ و زندگی می‌شود. این چنین است که انتخابات در ایران همواره عرصه سؤال برانگیز سیاست بوده و دیگر کنش‌گری‌ها را تحت تأثیر خود قرار داده است. در این مرحله بنا ندارم که از این صورت‌بندی چنین نتیجه بگیرم که اساساً تحریم انتخابات، کاری غلط و هزینه‌زانی است و ما وظیفه داریم، و البته به سبب موقعیت شکننده چپ ناگزیر هم هستیم، که به اصلاح‌طلبان رأی دهیم تا دست‌کم حداقل‌هایی را از دست ندهیم؛ بلکه مسأله تنها پذیرفتن این واقعیت است که زمامداری اصول‌گرایان و نواصول‌گرایان هزینه‌های بیشتری برای کشور و به طور خاص طبقه کارگر و جریان چپ به همراه دارد.

اما به اعتبار «نکته اول» معتقدم تأکید «چپ‌های انقلابی» بر ضرورت و اولویت‌دار بودن بازسازی بدنه چپ و سازمان‌مند شدن طبقه کارگر در جامعه به بلوغ نرسیده ایران، تأکیدی است بجا و واقعی. در این معنا ما مشمول ایده «گذار مسالمت‌آمیز از سرمایه‌داری» مارکس نمی‌شویم، چون وضعیت‌مان از جنس کشورهای اروپایی نیست که بالاخره احزاب سوسیالیست و کمونیست و سبز و سوسیال‌دموکرات در کنار اتحادیه‌ها و سندیکاهای کارگری رسماً مشغول به فعالیت‌اند و در پارلمان کرسی‌هایی دارند. در ایران طبقه کارگر و چپ‌ها حتی از داشتن یک روزنامه یا نشریه رسمی محروم‌اند.

از طرف دیگر تأمل در «نکته دوم» و مقوله «مبارزه فراطبقاتی» - با عنایت به تجربیات جهانی - از زاویه تجربه ایران، نقدهای جریان‌های «چپ رمانتیک» و «چپ انقلابی» به طبقه متوسط ایران و نخبگانش را، مبنی بر این که «ناپیگیر»، «سازش‌کار» و به شدت «خودبین» هستند تا اندازه زیادی واجد معنا می‌کنند. به عبارت دیگر پرسش اصلی

عبارت از این است که: **چپ ایران با ائتلاف با کدام نیروها می‌خواهد درصدد پیش بردن یک مبارزه دموکراسی‌خواهانه فراطبقاتی برآید؟**

وقتی ذهنیت مسلط در طبقه متوسط و نخبگانش از مفهوم چپ، خلاصه می‌شود در نام‌هایی چون «حزب توده»، «اکثریت»، «شوروی»، «ستالین»، «پول پوت»، «مائو» و «چاوز [به عنوان کسی که رفیق احمدی‌نژاد بود]» و صداهای دیگر حاضر در مجموعه چپ عامدانه نادیده گرفته می‌شود (بنگرید به نشریاتی چون مهرنامه و اندیشه پویا)، چه می‌توان کرد؟

و به اعتبار «نکته سوم» معتقدم چپ کنونی ایران اساساً در مرحله طفولیت به سر می‌برد و ما تا رسیدن به مرز تفکر انترناسیونال راهی بسیار طولانی را در پیش داریم؛ چه این که ما هنوز نتوانسته ایم تجربه تاریخی یک‌صدساله چپ در ایران را بازخوانی کنیم و در سطح گفتمان‌سازی در موقعیتی هستیم که نولیبرالیسم از بسیاری جهات دست بالا را دارد. برای مثال با وجود انبوهی از اسناد و خاطرات باقیمانده از احزاب و گروه‌های چپ و کارگری، معدود «آثار تحلیلی» قابل رجوع در عرصه تاریخ‌پژوهی چپ، کارهای پرواند آبراهامیان، خسرو شاکری، مازیار بهروز و محمدحسین خسروپناه است که تقریباً هیچ‌کدام تحولات جریان‌ات چپ از بعد از دهه پنجاه را در بر نمی‌گیرد. در مورد طبقه کارگر که وضع از این هم خراب‌تر است. نگاهی به تکست‌های چون «طبقه و کار در ایران» نوشته سهراب بهداد و فرهاد نعمانی که ضمن ارزشمند بودن به سبب تلاش برای به دست دادن تحلیلی تجربی از وضعیت طبقات در ایران پس از انقلاب، از منظر مارکسی دارای ایرادات بسیار جدی است، خود گواه فقر پژوهشی و در یک کلام شناخت محدود ما از گستره‌ای است که در آن واقع شده‌ایم اما مدام درباره‌اش نظریه‌پردازی می‌کنیم.

از این رو گمان می‌کنم ما در موقعیتی نیستیم که عملاً قادر به درک مثلاً نقد لنین به کائوتسکی و لوکزامبورگ یا متقابلاً نقد آن‌ها به لنین، نقد مارکس به گسد و لافارگ و یا همین پاسخ‌های سعید رهنما به منتقدانش باشیم. دقت کنیم که می‌گوییم «عملاً»؛ به این معنی که ما به لحاظ عملی روی یک زمین بایر ایستاده‌ایم و گرنه به لحاظ تولیدات نظری و ترجمه در وضعیت بدی نیستیم. بنا ندارم با کوبیدن بر طبل ناامیدی و برجسته کردن بُعد تراژیک ماجرا تمامی تلاش‌ها را پوچ جلوه دهم، چه این که اگر این‌طور بود دست به کار نوشتن این متن نمی‌شدم.

بحث من شفاف کردن پرسش‌های عملی پیش روی چپ ایران و آغاز فرآیند پاسخ عملی دادن به آن‌ها است؛ پرسش‌هایی که من آن‌ها را به این قرار می‌دانم:

- ۱- **ما نیازمند یک مبارزه دموکراسی‌خواهانه فراطبقاتی هستیم، اما چپ و طبقه کارگر چگونه می‌تواند با طبقه متوسط و خرده‌بورژوازی تا حد زیادی خودبین ایران بر سر حداقل‌های دموکراتیک ائتلاف کند؟ دیوار بی‌اعتمادی کنونی چگونه باید از میان برود؟**
- ۲- **در وضعیت فقدان احزاب فراگیر و تأثیرگذار چپ در داخل، پراکندگی و غیرمتشکل بودن اعتراضات کارگری و نیز مسأله اهمیت نقش دولت در اثرگذاری بر ساختارهای کشور و زندگی مردم، آیا با وجود کارنامه نامناسب اصلاح‌طلبان در خصوص توجه به عدالت اجتماعی، باز هم باید انتخابات را جدی گرفت و به ایشان رأی داد؟**
- ۳- **آیا می‌شود گفت تا زمان به درآمدن از بن‌بست کنونی، میان تلاش برای ایجاد حزب فراگیر چپ، سازمان‌یابی طبقه کارگر و شرکت در انتخابات و رأی دادن به اصلاح‌طلبان تناقضی وجود ندارد، و این یک تاکتیک موقتی است تا چپ و طبقه کارگر به حداقلی از اثرگذاری برسد؟ آیا چپ درحالی‌که برای سازمان‌یابی خود و طبقه کارگر می‌کوشد، شرکت کردنش در انتخابات نافی تلاشش نخواهد بود؟ چه این که با توجه به علاقه‌مندی**

اصلاح‌طلبان به ایده تعدیل ساختاری و در دستور کار قرار گرفتن آن از سوی ایشان پس از به قدرت رسیدن، عملاً وضعیت طبقه کارگر را بدتر خواهد کرد. آیا می‌شود به اندک گشایش سیاسی در جامعه مدنی که ممکن است با روی کار آمدن اصلاح‌طلبان به وجود آید، امید به مهار ایده‌های اقتصادی نولیبرالیسم در عرصه اجراء به اعتبار اعتراضات کارگری و چپ داشت؟ از آن بیشتر، آیا می‌توان به قدرت رسیدن اصلاح‌طلبان را به چشم فرصتی برای پی‌ریزی یک انقلاب سوسیالیستی از نوع اکثریت آگاه آن نگریست؟

۴- آیا انتخابات برای چپ صرفاً باید عرصه‌ای برای تبلیغات کمونیستی باشد یا این که نفس انتخاب کردن میان بد و بدتر اهمیتی سیاسی دارد؟

۵- مؤلفه‌های یک فعالیت اثربخش و فراگیر چپ در داخل ایران چیست؟

فکر می‌کنم پاسخ دادن به پرسش‌های فوق نقش مهمی در خارج شدن از بن‌بست به قول مارکس «کلام/فروزی انقلابی» چپ به عوض کار انقلابی از یک سو و «خودبینی طبقاتی» طبقه متوسط از سوی دیگر که ما امروز گرفتارش هستیم، دارد.